

شهروندان سارق مسلح طلافروشی را

تحویل پلیسی دادند

گزارش میدانی
غلامرضا مسکنی

قبل به یک مغازه طلافروشی دستبرد زده‌بود، سبب شد تا متهم به سبک سرقت قبلی خوداین باره به مغازه برادر همان طلافروش دستبرد بزند که با مقاومت فروشنده ناکام ماند.

به گزارش جوان، ساعت۱۳ ظهر روز دوشنبه ۱۵ اردیبهشت کسبه خیابان رودکی با شنیدن فریاد کمک‌خواهی از داخل مغازه طلافروشی مهریار دل‌باو سپس صدای اژیر مغازه به سمت آن محل حرکت کردند. آن‌ها از پشت شیشه مغازه متوجه شدند که طلافروش میانساز روی زمین افتاده که در را شکسته وارد شدند. خیلی زود مشخص شد مرد طلافروش در حالی که دست راستش به شدت زخمی شده‌بود، سارق مسلحی را که در یک دستش کلت کمری و در دست دیگرش چاقوی چاقوی داشت روی زمین خوابانده و تلاش می‌کند او را خلع سلاح کند که سارق با دستگیر و پلیس را از ماجرا با خبر کردند.دقایقی بعد تیمی از مأموران کلانتری نواب در محل حادثه حاضر شدند و سارق مسلح را بازداشت کردند. در تحقیقات اولیه مشخص شد که سارق مسلح مرداسال قبل هم به طلافروشی «اشک» که متعلق به برادر همین طلافروش است دستبرد زده و پس از سرقت حدود یک کیلو طلا از محل گر بخته بود. متهم روز حادثه قصد داشت با کمک یکی از دوستانش مرتکب دومین سرقت شود که همدست او که نقش نگهبان را ایفا می‌کرد، هم بازداشت شد.

■ **صحبت‌های مرد طلافروش**
صاحب طلافروشی به مأموران گفت: روز گذشته متهم به پنهان خرید به مغازه‌ام آمد و انگشتتری را انتخاب کرد و قرار شد امروز برای خرید دوباره به مغازه‌ام بیاید.دقایقی قبل او که لباس مشکی به تن داشت و کیف چرم قهوه‌ای که بندش را به گردنش انداخته بود، وارد مغازه شد. او از من خواست انگشتتری که دیروز انتخاب کرده‌بود برایش بیابوم که در ویتترین رایز باز کردم و در همان لحظه پسر جوان در حالی که در یکی از دستانتش اسلحه کمری و در دست دیگرش چاقوی بزرگی بود، پشت پیشخوان آمد و تهدید کرد هر چندر طلا در ویتترین دارم داخل کیفش بریزم. در حالی که ترسیده بودم سعی کردم کمی او را معطل کنم که مرد مسلح مرا تهدید به مرگ کرد و در نهایت مقدارزی از طلاها که پیشتر انگشتش بود داخل نایلونی ریختم و به او دادم. در همان لحظه اژیر مغازه را به صدا در آوردم و با سارق درگیر شدم که او با چاقو ضربه‌های به دست راستم زد، اما من او را رها نکردم و به روی زمین زدم و دو دست او را محکم گرفتم که خلع سلاحش کنم، اما او مقاومت می‌کرد و سعی داشت به من شلیک کند. در حالی که از وارد شدن او به مغازه نزدیک یک پک ربع گذشته بود با فریاد در خواست کمک کردم.

سارق مسلح در اولین بازجویی‌ها به سرقت مسلحانه اعتراف کرد و به دستور قاضی بهشتی، باز پرس شعبه دوم دادرسی ویژه سرقت برای تحقیقات بیشتر در اختیار کارآگاهان پلیس آگاهی قرار گرفت.

■ **حضور در محل حادثه**

ساعت ۱۳ روز سه‌شنبه۱۶ اردیبهشت ۲۴ساعت از حادثه سرقت مسلحانه گذشته که برای تهیه گزارش میدانی به محل حادثه می‌روم. مغازه طلافروشی مهریار نزدیک سه چهاره دامپزشکی خیابان رودکی است. مغازه پس از آن حادثه تعطیل است و طلافروشی‌های همسایه هم یک در میان باز است با این حال موفق شدم با دو نفر از شاهدان گفت و گو کنم. یکی از شاهدان در همسایگی طلافروش مغازه لباس فروشی دارد، وقتی متوجه می‌شود که خبر نگار هستم با چهره‌ای باز و روی گشاده قبول می‌کند که در درباره روز حادثه صحبت کند.

او می‌گوید: ساعت حدود ۱۳۵ و خیابان هم خلوت بود. من داخل مغازه‌ام بودم که صدای «ای کمک» از مغازه همسایه به گوشم رسید. کنجکاو شدم که دوباره همان صدا به گوشم رسید و ناتیلهایی بعد هم اژیر طلافروشی به صدا در آمد که تازه فهمیدم

برای صاحب طلافروشی اتفاقی افتاده است، به سرعت به جلوی مغازه رفتم و هم‌زمان دو سه نفر دیگر از همسایه‌ها به جلوی مغازه آمدند. در مغازه بسته‌بود و چیزی از پشت شیشه دیده نمی‌شد که به سختی دیدیم صاحب طلافروشی پشت پیشخوانش دراز کشیده‌است.ابتدافکر کردم صاحب مغازه حالش بد شده و در خواست کمک می‌کند که به همین دلیل یکی از همسایه‌ها ضربه چند لگد در مغازه را تخریب کردیم، وقتی وارد مغازه شدیم با صحنه عجیبی روبه‌رو شدیم، مرد مغازه دار در حالی که دستش خونی بود پشت پیشخوان روی مرد مسلحی دراز کشیده بود که در یک دستش کلت کمری و در دست دیگرش چاقو قرار داشت. صاحب مغازه هر دو دست او را گرفته بود و مانع شلیک و ضربه زدن او می‌شد اما سارق مسلح همچنان مقاومت و تهدید می‌کرد که یکی از همسایه با پا چند ضربه به په او زد و چاقو از دستش روی زمین افتاد و صاحب مغازه هم کلت کمری را از او گرفت. من و تعدادی از همسایه‌ها که اول شوکه شده‌بودیم به کمک آنها رفتمیم و سارق را گرفتیم.

■ **دست و پای سارق را با چسب بستیم**

یکی دیگر از شاهدان گفت: وقتی سارق مسلح را خلع سلاح کردیم او قصد داشت از دستمان فرار کند که دست و پایش را با چسب پهن بستیم و چشمانش را هم چشم بند زدیم و بعد با پلیس تماس گرفتیم. در ادامه به سراغ طلافروشی اشک نرسیده به چهاره هاشمی در خیابان رودکی رفتم که همین سارق مرداسال قبل به صورت

مسلمحانه از آنجا سرقت کرده بود.

■ **پلیس مدعی بود خودم سارقم!**

مرد جوان درباره آن روز گفت: طلافروشی متعلق به پدرم است و روز حادثه که اواسط مردادسال قبل بود در مغازه تنها بودم. سارق یک روز قبل به مغازه آمد و قطعه طلائی را پسند کرد و گفت طلائی

قدیمی دارد و می‌خواهد با این طلا معاوضه کند و قرار بود روزی بعد بیاید.طبق قرار روز حادثه ساعت ۱۱:۳۰ درحالی که پیراهن مشکی به تن و شلوار جین به پا داشت با یک کیف دستنی وارد مغازه شد. پس از احوال پرسى دستم را به داخل ویتترین بردم که طلائی انتخابی اش را بیرون بیابوم تا نگاهن از داخل کیفش اسلحه کلتی را بیرون آورد و تهدید کرد روی زمین بخوابم. ابتدا مقاومت کردم و سعی داشتم او را منصرف کنم اما او با اسلحه مرا تهدید کرد و گفت هر چندر طلا داریم داخل کیفش بریزم که اگر بیهوشم بعد هم سی‌وی را دوربین مداربسته مغازه را از من گرفت و پای مرا با طنابی که آورده بود به میله گاز مغازه بست و از من خواست روی زمین بخوابم و بعد هم به سرعت از محل فرار کرد.

وی در پایان گفت: پس از فرار سارق، کارآگاهان پلیس در بررسی‌های دوربین‌های مداربسته اطراف چهره متهم را شناسایی کردند اما نتوانستند او را بازداشت کنند. آنها به من تهمت زدند و گفتند من سارق طلافروشی پدرم هستم. آنها حتی مرا بازداشت کردند و در بازجویی‌ها کتکم زدند که اعتراف کنم اما وقتی دیدند سرقت کار من نیست رهایم کردند. در بازجویی‌ها به آنها گفتم من تنها پسر این خانواده‌ام و احتیاجی به سرقت از مغازه پدرم ندارم، اما آنها باور نمی‌کردند. حالا که همان سارق به مغازه عمومی من هم دستبرد زده پلیس چه حرفی دارد که به من بزندان؟!



گفت‌وگوبامتهم

گفت‌وگوبامتهم

خودت را معرفی کن؟

مهرداد هستم ۲۷ساله.

متاهلی؟

بله

چقدر درس خواندی؟

لیسانس دارم.

شما که تحصیلکرده هستی چرا تصمیم به سرقت گرفتی؟

پول نیاز داشتم.

سابقه داری؟

نه.

اما شما سال قبل هم به طلافروشی اشک دستبرد زده بودی؟

بله، من از آنجا سرقت کردم اما دستگیر نشدم.

درباره سرقت سال قبل توضیح بده؟

آن زمان برای کار به تهران آمده بودم که تصمیم گرفتم از طلافروشی سرقت کنم، به همین خاطر به یکی از شهرهای غربی کشور رفتم واسلحه کلتی خریدم و به تهران برگشتم. چند روزی چند طلافروشی را زیر نظر گرفتم تا اینکه طلافروشی اشک را انتخاب کردم. یک روز قبل از حادثه به مغازه طلافروشی رفتم و یک انگشتش انتخاب کردم و گفتم فردا برای خرید برمی‌گردم، روز حادثه باکلت کمری وارد مغازه شدم و با تهدید حدود یک کیلو طلا سرقت کردم و گریختم.

بر چه چیزی شد؟

بعد طلایهای سرقتی را به غرب کشور بردم و آنجا به مبلغ ۳۰ میلیون تومان فروختم.

چه شد که دوباره به تهران برگشتی و نقشه سرقت طراحی کردی؟

وقتی پول‌هایم تمام شد دوباره برای کار به تهران برگشتم و در بنگاه املاکی مشغول به کار شدم که آنجا با پسر جوانی که او هم کارمند بنگاه بود، آشنا شدم. وقتی به او پیشنهاد سرقت دادم قبول کرد که دو نفری نقشه سرقت را طراحی کردیم.

چند روز قبل از حادثه نقشه را طراحی کردید؟

یک هفته قبل از سرقت. من روز قبل از سرقت به مغازه طلافروشی رفتم و گفتم برای جشن تولد همسرم می‌خواهم انگشت طلا بخرم و یک انگشت را انتخاب کردم و قرار شد روز بعد برای خرید به مغازه طلافروشی بروم. روز حادثه همراه دوستم به جلوی مغازه رفتمیم. دوستم در بیرون مغازه کتیک می‌داد و من وارد مغازه شدم و قصد داشتم با تهدید اسلحه طلاها را سرقت کنم که گرفتار شدم.

مادر فداکار

به ۳ بیمار زندگی بخشید



اعضای بدن ماساژ فداکار که به علت ابتلا به سگته، به مرگ مغزی مبتلا شده‌بود، به سه بیمار نیازمنداهدا شد.

سحرگاه پنج‌شنبه ۱۱ اردیبهشت‌ماه آمبولانسی وارد محوطه بیمارستان سینای تهران شد و لحظاتی بعد امدادگران با کشودن درهای خودرو برانکاردار که زنی به نام لیدا روی آن خوابیده‌بود، خارج کرده و به سرعت به سمت اتاق عمل حرکت کردند. در سکوت سحرگاه زمان به آرامی در حال سیری شدن بود که پزشکان جراح قدم به داخل

اتاق عمل گذاشتند و درهای‌رای ساعت‌ها بسته شد. پشت درهای بسته اتاق عمل اشک از چشم‌های شوهر آن زن و دو فرزندش برای از دست دادن عزیزشان جاری بود. جایی دیگر اما اشک‌امید از چشمان سه خانواده که عزز ایشان در انتظار پیوند بودند جاری بود. روز که برآمد شوهر لیدا و دو فرزندش در وداع با مادر خانواده سوگوار بودند. جهان پناه جهان‌زاده در شرح اهدای اعضای بدن همسرش لیدا خاتی می‌گوید: همسر ۳۸ساله بود. ما دو پسر ۱۶ و ۱۲ساله داشتیم. همسر هیچ‌سابقه بیماری نداشت و فوت ناگهانی اش هم برایمان باور پذیر نیست. او در شرح ماجرای می‌گوید: همه چیز از روز جمعه پنج‌م‌اردیبهشت‌ماه شروع شد. پس از صرف مقاری ا‌ش او حالت تهوع پیدا کرد. خادم هم به این حالت مبتلا شدم. وقتی حال همسرم بدتر شد با اورژانس تماس گرفتم. ساعت دو و نیم بامداد بود که با آمبولانس راهی بیمارستان تهرانپارس که بیمارستان خصوصی است، شدیم. پزشکان بعد از معاینه، هر دوی ما را در آی‌سی‌یو بستری کردند. از آنجا که همسرم نیاز به مراقبت بیشتری داشت روز بعد با رضایت شخصی خادم را مرخص کردم تا به وضعیت او رسیدگی کنم. وقتی دربار وضعیت سلامتش سؤال کردم گفتند که او سگته مغزی کرده‌است. آن‌گونه که پزشکان می‌گفتند روز سوم برایمان محرز شده بود که دیگر امیدی به حیات دوباره همسرم نیست. سعی کردم در این مرحله بیمارستان را عوض کنم، اما از آنجا که ما ذن بیمارستان بیمارستان ایرانشان درآمدناشت تا روز دیگر هم او را در بیمارستان نگه داشتند.

شوهر لیدا در شرح بخشش اعضای بدن همسرش می‌گوید: همسرم روز شکار بود و ۱۸ساله بود که به صورت حرفه‌ای در رشته بدنسازی کار کرده بود. او همیشه به من می‌گفت که اگر به مرگ مغزی مبتلا شد اعضای بدنش را به بیماران نیازمند اهدا کنم. این حرف‌ها را به اعضای دیگر خانواده هم زده‌بود، اما محب کسی دوست نداشت که عزیز خودش را از دست بدهد و من هم از این حرفش ناراحت می‌شدم. گاهی هم می‌خواست برای پر کردن کارتن اهدای عضو اقدام کند اما می‌دانست که من ناراحت می‌شوم منصرف می‌شد.

جهان‌زاده ادامه داد: پس از اینکه متوجه شدیم همسر به مرگ مغزی مبتلا شده تصمیم گرفتیم که به خواسته او عمل کنم و اعضای بدنش را اهدا کنم. پزشکان اما گفتند که به علت شیوع بیماری کرونا امکان این کار وجود ندارد. از طرفی دلم می‌خواست به خواسته همسر عمل کنم که خوشبختانه با کمک آقای دکتر میره‌المدین مقدمات این کار انجام شد و همسر م به بیمار ستان سینا منتقل و عمل برداشت اعضا پیونده به بیماران نیازمند اهدا انجام شد.

او در توضیح بیشتر می‌گوید: دو کلیه و کبد همسر به سه بیمار پیوند شد و امکان اهدای اعضای بیشتر به تشخیص پزشکان امکان پذیر نشد. جهان‌زاده می‌گوید: ما دریافت کنندگان اعضا را نمی‌شناسیم و امیدوارم که روح همسر ما باین بخشش در آرامش بیشتر باشد.

بازداشت دوباره زن جیب‌بر در ایستگاه اتوبوس

زن جیب‌بر که بارها به اتهام سرقت در اتوبوس‌های تندرو بازداشت شده‌بود، این بار در ایستگاه پارک دانشجو بازداشت شد.

به گزارش جوان، چندی قبل شکایت‌های مشابهی درباره جیب‌بری در اتوبوس‌های تندرو به پایگاهسوم پلیس آگاهی تهران گزارش شد. مسافران به پلیس گفته بودند که در شلوغی اتوبوس مسافران با یکفشان سرقت شده‌است. در حالی که تعداد شکایت‌ها مدام در حال افزایش بود مأموران پلیس با گذشتنی در اتوبوس‌های ایستگاه‌های اتوبوس به رفتار زنی جوان مظنون شدند و در بازرس‌ی از کوله‌پشتی او شش گوشی تلفن همراه کشف کردند. وقتی مشخص شد که گوشی‌های تلفن همراه سرقتی و مالکان آن اعلام سرقت کرده‌اند زن جوان مورد تحقیق بیشتر قرار گرفت. تحقیقات سابق ۲۵ساله که زهره نام داشت نشان داد که او از مجرمان سابقه‌دار است که چندبار به اتهام جیب‌بری بازداشت شده و به زندان افتاده است. اما پس از رهایی از حبس سرپای سرقت‌هایش را از سر گرفته‌است: زهره در بازجویی‌ها به ۱۰۰ فقره سرقت اعتراف کرد او درباره انگیزه دوباره‌اش از سرقت گفت: به خاطر بیکاری مجبور به سرقت شدم تا به این شیوه هزینه‌های زندگی‌ام را تأمین کنم. او ادامه داد: بعد از سرقت به خیابان مولوی می‌رم و گوشی‌های تلفن همراه را به رهگذران می‌فروشم. سرهنگ کارآگاه قلم دستخار رئیس پایگاهسوم پلیس آگاهی گفت: متهم با کامل شدن تحقیقات به دستور باز پرس شعبه ششم دادرسی ناحیه ۳ تهران روانه زندان شد.

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی قطعه یک ایلام

برابر رای شماره ۳۶۸۱۰۰۱۰۳۶۸۱۰۳۶۸۰۳۱۵۰۰۳۱۵۰۰ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۲۶ هیات اول / هیات دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای امین اختسه، فرزند جعفر، به کدملی ۶۳۴۹۶۴۰۷۲ (شش‌دلتگا) قسمتی یک باب ساختمان، به مساحت ۴۱/۱۵ متر مربع، پلاک شماره ۲۷۹ فرعی از ۱۶۴۸ اصلی، واقع در ایلام، انتهای خ یزابه کمالی، خ ابن سینا، کوچه شفا، خریداری شده است از تیمورتوریان و منتسب به مالکیت علی پاشاپوریان. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله‌ی ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند ظرف مدت دو ماه از تاریخ انتشار اولین آگهی، اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسیدی، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند، بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

صرفی – رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان ایلام
نوبت اول: ۱۳۹۹/۲/۲۰ – نوبت دوم: ۱۳۹۹/۲/۱۷

آگهی مفقودی

اصل سند و فاکتور خودرو سواری لیفان ۸۲۰ به رنگ سفید روغنی به شماره پلاک ایران ۲۵- ۵۲۸ م ۴۱ به شماره موتور LP489K170490980 و شماره شاسی- NEKN-H4627HB104341 مفقود گردیده و از درجه اعتبارساقط می‌باشد. تبریز

ناتوانی مرد و زن خطاکار از پرداخت دیه

مرد و زنی که در جریان دو پرونده جداگانه به پرداخت دیه محکوم شده‌اند به قضات دادگاه

گفتند که توان پرداخت پول را ندارند و در صورت آزادی از زندان می‌توانند کار کنند و هزینه را به صورت اقساط به شاکیان بدهند. به گزارش جوان، اولین پرونده شهر یورسال ۸۵، با ناپدید شدن مردی ۲۸ساله به نام امید تشکیل شد. پدر امید به پلیس آگاهی رفت و توضیح به مأموران گفت: «پسرم روز گذشته همراه دو نفر از دوستانش به نام‌های پیمان و اصغر برای تفریح به قسم رفت اما دیگر بازنگشت. نگرانم اتفاق بدی افتاده باشد.» باطرح این شکایت مأموران دوستان پسر جوان را مورد تحقیق قرار دادند، اما آنها مدعی بودند از سرنوشته دوستان اطلاعی ندارند تا اینکه در روند بازجویی‌ها لب به اعتراف گشودند و گفتند امید به خاطر مصرف زیاد مواد قوت کرده است. پیمان در شرح ماجرا گفت: «روز حادثه بعد از برگشت از سفر به خانه پدر امید رفتم و با هم مواد مصرف کردیم. امید در مصرف مواد زیاده‌روی کرد و حالش بد شد. می‌خواستیم او را به بیمارستان ببرم اما اصغر اجازه نداد و گفت ممکن است به در دسرس بیفتیم. ساعتی بعد امید حالش بدتر شد تا اینکه فوت کرد. این شد که اصغر جسد را به بیابان‌های هشتگرد برد

و دفن کرد.»

با اقرار متهمان، مأموران به آدرس محل دفن جسد رفتند و با باقیای جسدی روبه‌رو شدند که بخش‌هایی از آن از سوی حیوانات خورده شده بود. جسد به پزشکی قانونی فرستاده شد تا اینکه با شناسایی از سوی پدر امید و شکایت وی از

دوستان پسرش، دو متهم بار دیگر تحت بازجویی قرار گرفتند و گفتند که امید به علت مصرف زیاد مواد قوت شده است.

پرونده با کامل شدن تحقیقات به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. دو متهم در ششبه دوم دادگاه با درخواست قصاص از سوی اولیای دیه محاکمه شدند، اما هیئت قضایی با انکار جرم از سوی متهمان پیمان را تبرئه و اصغر را نیز به اتهام قتل شبیه عمد به پرداخت دیه محکوم کرد. با اعتراض پدر امید، اصغر بار دیگر محاکمه شد اما او برای دومین بار نیز به پرداخت دیه محکوم شد تا اینکه بعد از گذشت ۱۳سال

وی که با سپردن وثیقه آزاد شده بود. به دلیل عدم توانایی در پرداخت دیه با نوشتن نامه‌ای درخواست قسط‌بندی دیه کرد.

به این ترتیب متهم صبح دیروز بهار دیگر پای یک محاکمه ایستاد. او در آخرین دفاعش گفت: «من می‌دخاتمی نداشتیم. او به خاطر دوز زیاد مواد حالش بد شد و من از ترس اینکه در دام پلیس نیفتیم، او را به بیمارستان نبردم. ولی با پزشک آشنا تماس گرفتم که بی‌فایده بود. حالا او را به بیمارستان دارم. هیچ پس‌اندازی ندارم که به اولیای دم بپردازم. تقاضا دادم با درخواستم موافقت کنید تا دیه را به صورت قسطی بپردازم.»

در پایان هیئت قضایی وارد شور شد.

■ **عروس خطاکار**

دومین پرونده تابستان سال۹۵ با حادثه اسیدپاشی در منزل مسکونی در محله افسریه تشکیل شد. با حضور مأموران در محل زن جوانی که بعد از پاشیدن اسید روی صورت

شوهر شوهرش قصد فرار داشت از سوی



نتوانست فرزندم را ببینم. هیچ در مدی ندارم تا بتوانم دیه را بپردازم. تقاضا دارم با تقسیط دیه نامی در خواست تقسیط دیه را مطرح کرد. به این ترتیب وی روز گذشته بار دیگر محاکمه شد و در آخرین دفاعش گفت: «در این سه‌سال